

تصادم با بروکراسی

زهرا ورزشی

نمی‌داند حسابدار کجاست تا جواب نامه‌ام را بدهد. همکاری می‌گوید برو ده دقیقه دیگر بیا. به او می‌گویم که کلاس دارم و می‌گویم پس بعد از ساعت ۲ بیا.

به کلاس باز می‌گردم و تا کلاس تمام می‌شود دوباره ۳ طبقه می‌دوم تا شاید حسابدار را ببینم و جواب نامه را بگیرم، اما او هنوز بازنگشته! از کسی می‌شنوم که حسابدار در اتاق یکی از اساتید است. اتاق استاد محترم پیدا می‌کنم، در می‌زنم ۲ مرد داخل اتاق نشسته اند، می‌پرسم جناب حسابدار اینجا هستند؟ خودش پاسخ می‌دهد که بله. می‌گویم: می‌شود به اتاقتان بیایید و جواب نامه‌ی ما را بدهید که می‌گوید: برو بعدا بیا! به او می‌گویم که عجله دارم و او می‌گوید: «برو پایین، خودم می‌آیم.»

دوباره به حسابداری می‌روم و منتظر می‌مانم تا حسابدار بیاید. چند دقیقه بعد می‌آید و با اخم می‌گوید: «خب کارت چیست؟» توضیحات لازم را که می‌دهم نگاهی به کاغذهایم می‌اندازد و می‌گوید اینطور که نمی‌شود. می‌پرسم چه نمی‌شود؟! پاسخ می‌دهد: «استاد شما باید یک نامه بنویسد به مدیر گروه، مدیر گروه باید نامه‌ی استادت را تایید کند و یک نامه بنویسد به معاونت مالی دانشکده، معاونت مالی باید مجوز اردوی شما را تایید کند و یک نامه برای من بفرستد تا من یک نامه به دبیرخانه بفرستم و دبیرخانه برای شما اتوبوس هماهنگ کند. با این نامه من اتوبوس نمی‌دهم.»

به سراغ دکتر شریعتی می‌روم و واقعه را شرح می‌دهم و او می‌گوید خودش پیگیر مسئله می‌شود.

روز دوشنبه ساعت ۳ فایزه پیام می‌دهد که برو و با دبیرخانه هماهنگ کن، دکتر شریعتی گفته که مسئله اتوبوس را هماهنگ کرده است. به دبیرخانه می‌روم و پیغام را به مسئولش می‌رسانم. شماره‌ام را می‌گیرد و قرار می‌شود که خبر هماهنگی اتوبوس را به من اطلاع دهد. ساعت ۴ زنگ می‌زند و می‌گوید که برای فردا ۲ اتوبوس برای اردو به ما می‌دهند.

اما شاید به خاطر خبر دیرماست که عده‌ای به اردو نمی‌رسند...

دکتر شریعتی استاد درس جامعه‌شناسی هنر در ساعات پایانی کلاس در پایان بحث چستی هنر می‌گوید: «برای آشنایی بیشتر دانشجویان جامعه‌شناسی با هنر و از نزدیک دیدن چگونگی خلق آثار هنری باید به چند اردوی علمی برویم که یکی از آن‌ها بازدید از سمپوزیسم مجسه‌سازی است که تا آخر هفته دایر است. نماینده‌های کلاس پیگیر مسئله گرفتن ۲ اتوبوس از دانشکده باشند و تا شنبه خبر قطعی اتوبوس‌ها را به من بدهند.»

چهارشنبه با فایزه به سراغ دبیرخانه می‌رویم تا هماهنگی‌های لازم را انجام دهیم. مسئول مربوطه می‌گوید: «به شما که نمی‌شود اتوبوس داد، بروید به استادتان بگویید یک نامه به معاونت مالی دانشکده بنویسد، معاونت مالی اگر صلاح دید که نامه شما را تایید کند و به ما مجوز بدهد، من برای اتوبوس اقدام می‌کنم. هر چیزی سلسله‌مراتبی دارد.» قرار می‌شود فایزه به دکتر شریعتی خبر بدهد تا نامه مذکور را بنویسد.

یکشنبه ۱۹ مهرماه دکتر شریعتی را روی پله‌ها می‌بینم و از او درباره اتوبوس‌ها می‌پرسم. می‌گوید نامه را نوشته و از من می‌خواهد پیگیر جواب نامه شوم و خبر را به او بدهم. سپس مرا به دفتر ریاست می‌برد و به منشی می‌گوید این دانشجویان جواب نامه را پیگیری خواهد کرد.

باید تا قبل از ساعت ۱۲ جواب نامه را بگیرم، ساعت ۱۱:۳۰ از سر کلاس می‌روم به حوزه ریاست و از منشی درباره جواب نامه می‌پرسم، با کلافگی می‌گوید: «جواب نامه‌ی شما که اینجا نیست، جواب نامه به پایین فرستاده شده، باید به پایین بروی.»

برای اینکه به کلاس برس ۲ طبقه را می‌دوم و به دبیرخانه می‌روم. دبیرخانه می‌گوید: «جواب نامه برای من نیامده!» دوباره به اتاق حوزه ریاست می‌روم. منشی می‌گوید نامه به حسابداری رفته. دوباره می‌دوم به سمت حسابداری اما دریغ که مسئول حسابداری در اتاقش نیست و همکاری می‌گوید او به حوزه ریاست و اتاق معاون مالی رفته! دوباره به حوزه ریاست می‌روم و سراغ حسابدار را از منشی می‌گیرم و او می‌گوید حسابدار اینجا نیست. دوباره به حسابداری می‌روم اما گویا هیچکس

* ادامه از صفحه اول

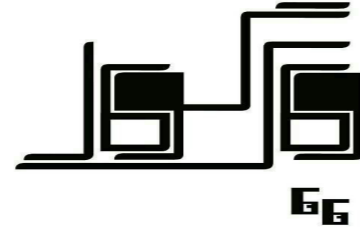
تمام دانشجویان - در شورای فرهنگی و اجتماعی دانشکده مخالفت نفرمایید و "تشکل نبودن" را از ویژگی‌های ما برنشمردید؛ آن وقت امید است که همه چیز مطلوب‌تر شود.

تنها می‌ماند مسئله‌ی افزایش فواصل جلسات شورای فرهنگی. سال بالایی‌های دانشکده می‌گویند سال‌های پیش این جلسه هر هفته برگزار می‌شده است. گویا دوسالی هم دو هفته یکبار بوده و حالا به سه هفته یکبار تقلیل یافته است. سوالی که پیش می‌آید این است که اگر فردای این جلسه کسی یا تشکلی درخواست یک مجوز عمومی را داشته باشد، باید سه هفته صبر کند تا زیر پایش علف سبز بشود و درخواستش بیات شود؟ یا اصلا به دلیل دیر برگزار شدن این جلسه و "احتمال" مطرح نشدن درخواستش از خیر آن بگذرد؟



کاغذ اخبار

چند وقتی است که دانشجویان از بسته بودن این درب، به‌خصوص صبح‌ها، ناراضی هستند. چرا که دسترسی به داخل ساختمان را بسیار آسان می‌کند و راحت‌تر می‌توانند به کلاس‌هایشان برسند. لذا بنابر تصمیم جلسه‌ی اخیر شورای فرهنگی، این درب برای همیشه باز خواهد ماند. اما با توجه به سرقت‌های اخیر دانشکده و موقعیت مناسب این درب و راهروی منتهی به آن برای فرار و عدم شناسایی سارق، از مسئولین کمال تقاضا را داریم که هرچه زودتر به نامه‌ی شورای صنفی پیرامون نصب دوربین حوالی این ورودی، رسیدگی فرمایند.



دکتر نوربخش:

«از برگزاری جلسات هم‌اندیشی استقبال می‌کنم»

مهسا عبدالملکی

«دانشجو در رأس تمام مقامات دانشگاه قرار دارد و دانشجویست که به استاد معنی می‌دهد و جایگاه او را مشخص می‌کند.» این سخنی است که یکی از اساتید در یکی از جلسات کلاس خود درمورد جایگاه و مقام دانشجو گفت. اینکه دانشجو اساس دانشگاه است و دانشگاه متعلق به اوست امری بدیهی است، ولی وقتی به گفته این استاد رجوع می‌کنیم و آن را با شرایط فعلی تطبیق می‌دهیم، شواهد گویای چیز دیگری است. جایگاهی که کاملا تغییر کرده و دانشجو را به انزوا کشانده است. اکنون دانشجو به دنبال تحقق این جایگاه است، یعنی جایی که «باید» باشد. جایگاهی که دسترسی به مسئولین و مقامات دانشگاه را آسان می‌کند و جلسات با حضور آنها را یکی از دغدغه‌های اصلی دانشجویان قرار می‌دهد. برگزاری چنین جلساتی با مسئولین از کمترین خواسته‌های دانشجویی است؛ که البته خواسته‌ای منطقی و معقول هم است. خواسته‌ای که تحقق آن نه تنها امکان‌پذیر است، بلکه در مواردی لازم و ضروری است که پیشنهادش از جانب طرف مذاکره‌ی دانشجویان باشد. اگر این جلسات توسط خود مسئولین به صورت متداوم اجرا می‌شد و از برگزاری آن امتناع نمی‌کردند، همبستگی و نزدیکی میان مسئولین و دانشجویان نه تنها کمتر نشده بلکه بیشتر هم می‌شد. گویی مسئولین از چنین جلسه‌ی واهمه داشته و سعی در جلوگیری از برگزاری آن می‌کنند. درصورتی که اینجا به تناقضی آشکار میان حرف دکتر نوربخش که «از برگزاری جلسات هم‌اندیشی استقبال می‌کنم» و عمل ایشان برمی‌خوریم. سوال اینجاست که این چگونه استقبالی است که عمل به آن ماه‌ها (و چه بسا سال‌ها!) به طول می‌انجامد؟ اکنون حدود ۵ ماه از زمزمه‌ها و درخواست‌های دانشجویان برای برگزاری

سال دوم / شماره سوم / آبان ۱۳۹۴

صاحب امتیاز: شورای صنفی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
مدیرمسئول: محمدمهدی داداشلی
سردبیر: حانیه سادات میرمحمد

نشسته‌ام در انتظار

این غبار باسوار

حانیه سادات میرمحمد

عدم ارائه‌ی پاسخی روشن به درخواست چندماهه‌ی یک جلسه‌ی چندساعته، ما را کشاند پشت در بسته‌ی تصویب‌کننده‌ی آن، یعنی شورای فرهنگی دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران. خستگی حاصل از خواندن این نتایج اضافات و قطار کهنه کلمات همانا و خستگی دوندگی‌های بی‌سرانجام گرفتن مجوز و قل خوردن در زمین بازی همان!

انتظار برای گرفتن جواب درخواستمان و در آخر دست خالی برگشتن از اتاق معاونت دانشجویی، ما را بیش از پیش به خاطر نداشتن نماینده در شورای فرهنگی آزرده‌خاطر ساخت. آزرده از اینکه تشکل‌های سیاسی که تنها قشری از دانشجویان را حمایت می‌کنند در این شورا نماینده دارند، ولی شورای صنفی که حامی تمام دانشجویان است و متعلق به همه آنها، باید برود گوشه‌ای کشک بسابد تا بیایند تنها با یک جمله جوابش را بدهند و بروند. آن هم جوابی که بلا تکلیفی را تمدید می‌کند... اما اگر طبق متن مصوبه سال ۸۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی که نماینده‌ی هر تشکل رسمی ذینفع مرتبط با جلسه (با حق رای در جلسه) می‌تواند عضو شورای فرهنگی و اجتماعی دانشگاه باشد، تنها یک نماینده از شورای صنفی عضو این جمع بود، لاقلاً می‌توانست درخواست واحد و واضح چند ده دانشجویی که در انتظارند را مطرح کند و از آن دفاع کند. آن موقع شاید زودتر و بهتر از اکنون به نتیجه می‌رسیدیم. اصلاً "و امرهم شوری بینهم..." مگر غیر این است که هر انسان دارای اندیشه‌ای متفاوت و هر اندیشه‌ای دارای نظری متفاوت است و هر نظر متفاوت توانایی مشورت‌کردن را بیشتر می‌کند؟

جناب دکتر باور بفرمایید ما دانشجویها آدم‌های بدی نیستیم. می‌اندیشیم، حرف می‌زنیم، مشورت می‌دهیم و جوابمان را که ندهند دلخور می‌شویم. تنها کافی است که چند نفری را به جمع خود راه بدهید یا خودتان به میان آنها بیایید. کافی است که مانند دانشکده حقوق و دانشکده ادبیات با عضویت نمایندگان شورای صنفی -نماینده‌ی

* ادامه در صفحه چهارم



انسانیت دانشجو!

نیازهای انسانی

شادمان اردلان^{۹۹}

یادداشت
پرونده

بسیار خوب! سه شنبه است و می‌خواهیم برای هفته‌ی بعد غذا رزرو کنیم. اگر سایت به سلامت بالا بیاید و در افزایش اعتبار و ملحقات آن به مشکل برنخوریم، اکنون زمان انتخاب غذاهایی است که تمایل داریم آنها را برای هفته بعد رزرو کنیم. قیمة که اصلاً واقعا غذای بدی است. گوشت‌هایش را که به یاد می‌آورم اشتهایم کاملاً کور می‌شود. زرشک پلو با مرغ هم که حقیقتاً چندش آور است. کوبیده را هم نخوانده رها می‌کنم تا با وضعیت اسف‌بارش بسوزد. به علاوه نمی‌خواهم برای یک هفته تمام وجودم بوی پیاز خام بدهد. خورش کرفسش هم که انگار از سر خصومت با دانشجوی بیچاره رویش یک وجب روغن ریخته‌اند. دیگر جوجه کباب سردی که بوی تعفن می‌دهد و کتلت بدریخت و فاجعه‌ای که انگار نه انگار ما دانشجوی این مملکتیم! من دانشجوی خوابگاهی بیچاره می‌مانم دریغ از یک وعده غذای درست درمان. جالب این است که به نظر خیلی‌ها، از جمله مسئولین محترم، این حرف‌ها خاله‌زنگی است و چیزی که بها دارد تحصیل علم است و کسب فضائل اخلاقی. ضمن عرض درود و احترام به اندیشه‌های متعالی ایشان جسارتاً لازم است این نکته را یادآوری کنم که ما علاوه بر اینکه دانشجو هستیم، با حفظ سمت، انسان نیز می‌باشیم و انسان برای ادامه حیات به غذا احتیاج دارد. به شخصه آنقدر سوسیس و کالباس و امثالهم خورده‌ام که صدایم دربیاید.

آمار قسم که این قضیه خاله زنگی نیست و خیلی هم مهم است. پرسش بعدی در مورد کیفیت مواد اولیه بود که از میان ۶۰ نفر پاسخ‌دهندگان کیفیت مواد اولیه به زعم ۲۸ نفر ضعیف و از نظر ۹ نفر بسیار ضعیف بوده است. مابقی نیز عموماً گزینه‌ی متوسط را انتخاب کرده‌اند؛ که نشانگر نارضایتی دانشجویان از کیفیت مواد اولیه است. از خواننده‌ی عزیز این متن درخواست می‌کنم که نگاهی به غذاهای دانشکده بیاندازد تا به خوبی این مساله را لمس کند. از میان ۶۰ نفر پاسخ‌دهندگان ۲۰ نفر کیفیت پخت غذاها را پایین و ۷ نفر آن را بسیار پایین ارزیابی کرده‌اند که از حق نگذریم حتی کیفیت پخت نذری‌هایی که

چند روز پیش که یکی از دوستان از من خواست چنین نوشته‌ای بنویسم به این فکر افتادم که احتمالاً گلایه‌های یک دانشجوی مفلوک چندان برای مخاطبین اهمیتی نداشته باشد. از این جهت ابتدا بر آن شدم که مقایسه‌ای داشته باشم میان غذای سلف دانشگاه خودمان و دانشگاه‌های آن‌ور آب که پس از جستجوی مختصری به این نتیجه رسیدم که این کار را نکنم برای آبرو و عزت نفس خودمان خیلی بهتر است. از خدا بی‌خبرها آنقدر همه چیزشان خوب است که آدم رویش نمی‌شود خودش را با آنها مقایسه کند! در این راستا در روزهای جمعه و شنبه پرسشنامه‌ای میان ۶۰ نفر که تماماً دانشجوی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بودند توزیع شد. با بررسی اجمالی نتایج این نظرسنجی به سادگی می‌توان دریافت که ظاهراً دل همه‌ی دانشجویان از غذاهای سلف دانشکده پر است. تقریباً تمامی دانشجویان حداقل از یک یا دو مورد از فاکتورهایی که در نظر سنجی لحاظ شده بود به شدت ناراضی بودند. اما از هرچه بگذریم سخن نتایج خوش‌تر است: ابتدائاً از دانشجویان خواسته شده بود که به این سوال پاسخ دهند که از نظر آنها بحث تغذیه در دانشگاه‌ها تا چه حد حائز اهمیت است که از میان ۶۰ نفر پاسخ‌دهندگان ۴۱ نفر آن را امری بسیار مهم و ۱۶ نفر آن را از مهمترین مسائل تلقی کرده‌اند. پس ای مخاطبین محترم به همین



نیمکت‌های نحیف

امیر یافتیان^{۹۹}



از میان ده‌ها عنوان غذای ایرانی و فرنگی غذاهای ما شامل تعداد اندک و محدودی می‌شود که آن هم با این که قرار است دو تا دو تا سرو شود و حق انتخاب مختصری به دانشجو داده شود، در عمل و در اکثر مواقع از غذای دوم خبری نیست و سوال هم که می‌کنیم می‌گویند همین را داریم. ۳۲ نفر از پاسخ‌دهندگان قیمت غذا را زیاد و ۱۱ نفر آن را بسیار زیاد می‌دانند. حالا ما می‌گوییم جیب دانشجوی بیچاره را در نظر نمی‌گیرید اشکالی ندارد؛ دست کم غذا خوب باشد که به شهادت آمار نیست.

در ادامه از پرسش‌شوندگان خواسته بودیم که نام دو غذایی که از نظر کیفیت از سایر غذاهای دانشکده بهتر و ضعیف‌تر است را برای ما بنویسند که عموماً برای ضعیف‌ترین غذاها به ترتیب از کوبیده، قیمة، زرشک پلو با مرغ و قرمه سبزی و استانبولی نام برده بودند.

برای مشاهده‌ی بیشتر و بهتر نتایج این نظر سنجی و اطلاع از پیشنهادات شرکت‌کنندگان می‌توانید بارکد زیر را اسکن کنید تا به برگه نتایج در Google Forms دست پیدا کنید.



در آخر هر چند چشمان آب نمی‌خورد که کسی برای این حرف‌ها تره خورد کند، ولی آدمی‌زاد به امید زنده است و مسئول این مساله هرکس که هست (پایین، بالا، پردیس، سلف، کوی، پیمانکار، ریاست فلان، معاونت بهمان) باقیات‌الصالحاتی برای خودش رقم بزند و نه از سر منت بلکه از روی وظیفه فکری به حال این مساله‌ی اسفبار بکند.

تنها یک نیم ساعت وقت داشتیم تا بنا به درخواست سردبیر محترم مطلبی برای ویرگول بنویسم، دقیقاً قبل از چاپ این شماره از آن چیزی جز حرف دل نیست که در این زمان اندک بگویم.

یک- نیمکت‌های نحیف و کثیف حیاط دانشکده، صندلی‌های شیک و مجلسی تالار گفتگوی دانشکده. تنها همین دو جمله‌ی ناتمام گواهی متین بر اولویت نشناسی و قدر ناشناسی برخی مسئولان معلوم الحال دانشکده است. در دانشکده‌ای که تنها حوزه‌ی عمومی قابل توجه اش بوفه است، اولویت نخست در خرج پول‌های گزاف باید اینترنت‌سایونالیزه کردن دانشکده از طریق ایجاد فلان تالار باشد. به نظر می‌رسد این گفتمان مسئولان فوق‌الذکر است، که با بی‌توجهی ناشیانه و مغرط به وضعیت حیاط دانشکده به عنوان حوزه‌ی عمومی بالقوه، نبرد پنهان دانشجو-مسئول را علنی کرده‌اند. آقای دکتر معلوم الحال! از شما می‌خواهم یک بار با همین کت و شلوار قشنگتان روی جفت نیمکت‌های ته زمین فوتبال دانشکده بنشینید، تا من خیال کنم که شما صندلی بهتر و تمیزتری ندارید. آقای دکتر معلوم الحال! یک بار تشریف بیاورید و بیرون سلف اساتید نزد دانشجویان غذا صرف کنید و سخنانشان را، حتی از سر آکراه و خودنمایی هم که شده بشنوید. آقای دکتر! آقای دکتر مرا ببخشید. اصلاً حواسم متوجه این امر نبود که شما خودنمایی کردن را هم درست نیاموخته‌اید.

«آه دیدی که خلیفه‌ی مسلمین علی ابن ابی طالب طعام ما را، همین خرما‌ی حجاز را میل می‌کند و برای نوشیدن، کوزه‌ی گلی را به جام سیمین پادشاه شام ترجیح می‌دهد.»

دو- جایگاه کار فرهنگی در دانشکده کجاست؟ بودجه‌ی سالانه‌ی نشریات دانشکده چقدر است؟ در دانشکده‌ی علوم اجتماعی حالا اینترنت‌سایونالیزه شده به زعم برخی مسئولان محترم، آیا بسته‌ای تشویقی برای ایجاد نشریات دانشجویی وجود دارد؟ آه آقای دکتر! مرا ببخشید. اصلاً و ابداً حواسم نبود که پول این قبیل ملزومات را خرج تالار گفتگو کرده‌اید. شفافیت مالی دخل و خرج دانشکده چقدر است؟ باور بفرمایید شفافیت مالی سازمان‌های مردم‌نهادی که پرونده‌ی پول‌های بادآورده‌شان در دولت سابق و دولت اسبق حالا در وزارت کشور باز شده از دانشکده‌ی ما بیشتر است. آقای دکتر! آیا در زندگی به اولویت‌ها توجه می‌کنید؟ آیا اهل اولویت بندی هستید؟ نهایتاً آیا قبول دارید که پول در این دانشکده درست و بنا به اولویت‌ها خرج نمی‌شود؟ آیا قبول دارید که وضعیت کلی دانشجویان، باید اولویت محوری در مخارج دانشکده باشد؟ با عطف به ماسبق، بعید می‌دانم با من هم عقیده باشید.

از شما می‌خواهم به سیاقی عمل کنید که بتوانیم به شما اعتماد کنیم. تجربه‌ی من از وضعیت رفاهی دانشجویان در دانشکده‌ی علوم اجتماعی نشان می‌دهد که شما آدم جدی‌ای نیستید. یا کار را جدی بگیرید، یا کار را به فردی جدی‌تر از خودتان واگذارید. اگر نه، اعتراض مدام ما را پذیرا باشید.